



اقتراح شماره هشتم * در باب تدریس فارسی عمومی در دانشگاه

سؤال ۱ (هدف از تدریس فارسی عمومی در دانشکده‌ها چیست و آیا آنرا لازم میدانید یا نه ؟)

جواب: تمام رشته‌های علوم و فنون و از جمله ادبیات را به این اعتبار که هر یک نیازی از نیازمندیهای انسانی را مرتفع می‌سازد ، باید «وسیله و ابزار» خواند و نه «غایت و غرض» . این حقیقت در کلیت خود ، حتی عقیده کسانی را که به «هنر برای هنر» در زمینه ادبیات پایبند هستند ، در پی می‌گیرد . زیرا آنهم به هر حال برای ادبیات نقشی و وظیفه‌ای یا حداقل «بازدهی» می‌شناسند . منتهی آنرا بر خود هنر و کیفیتهای حاصل از آن منطبق می‌سازند و بسه نموده‌ها و جنبه‌های دیگر زندگی سرایت نمی‌دهند .

اگر زبان و ادبیات را در مفهوم مطلق خود ، وسیله و ابزار بخوانیم ، پیداست که در مورد فارسی عمومی (درس غیر تخصصی مورد بحث ما) اصطلاح یا واژه (وسیله) را میتوان

* آقای دکتر جعفر مؤید شیرازی . استاد دانشکده ادبیات دانشگاه پهلوی شیراز - از پژوهندگان ژرف فکر معاصر .

* جوابهایی که در باب اقتراح میرسد عقائد و آراء نویسندگان آنست که عیناً درج میشود نه عقیده ما هنامۀ تحقیقی گوهر .

با قید تخصیص بکاربرد. زیرا اینجا جنبه‌های تجملی و تخصصی زبان و ادبیات یکباره به کنار می‌رود و تنها جنبه‌های همگانی و کاربرد این جنبه‌ها باقی می‌ماند. بدین ترتیب، فارسی عمومی ابزار است. ابزار برای گروه‌های گوناگونی از دانشجویان که در آینده باید بصورت‌های مختلف و بر حسب نیازمندیهای اجتماع، به کارهایی گوناگون اشتغال ورزند.

به اعتماد من حاصلی که از جنبه‌های همگانی زبان و ادبیات بدست می‌آید، می‌تواند به سه صورت مختلف ابزار فعالیت‌های آینده جوانان باشد و ایشان را در هر حرفه و شغلی که قرار گیرند به گونه‌ای مؤثر یاری دهد. صورت‌های سه‌گانه عبارت است از:

۱ - درست و با قدرت خواندن و استنتاج کردن.

۲ - درست و با قدرت نوشتن و سخن گفتن.

۳ - درست و با قدرت اندیشیدن (روشنفکری).

جای شك نیست که برای دست یافتن به این کیفیت‌های سه‌گانه باید مواد درسی ما از حد اکثر کار آئی و قابلیت مناسب برخوردار باشد. اینجاست که بناچار باید در انتخاب مواد این درس ازمون مندرسی که آزمایش‌های حیات امروزمین و کیفیت‌های بلاغی روزگار ما تهیست، بکلی چشم پوشید و از حصار زبان و ادبیات معاصر فارسی (آثار بعد از شروطیت) با فراتر نهاد و هرگاه بگوئیم این دانشجویان از گذشته زبان و ادبیات خود و پاره‌ای مفاخر ملی نیز باید بی‌اطلاع نمانند، با در نظر گرفتن محدودیت زمانی و نیروی انسانی موجود، باید این اطلاع و آگاهی را از راه ادبیات معاصر برای ایشان تأمین کرد، از راه آثار کسانی که با زبان و بیان ام‌روز در باره آثار گذشتگان چیز نوشته‌اند. و باز اگر بخواهیم از این مرحله هم فراتر رویم و بگوئیم ایشان باید از عین آثار گذشتگان نیز برخوردار شوند، میتوان مقدار کمی از آثار کهن را که از لحاظ زبان و موضوع با زندگی امروزی سازگار باشد، در برنامه این درس گنجانید.

اگر دانشجویان در این درس به اندازه کافی و بصورتی صحیح از آثار زنده و با ارزش فارسی برخوردار می‌یابند، یعنی حداقل با دوسه هزار صفحه از آثار سالم و شوق انگیز زبان در داخل و خارج کلاس آشنائی مهر آمیز حاصل کنند، اندیشه ایشان متناسب زندگی امروزمین و خواهد گرفت و با ممارست در آثاری که بواسطه ارتباط داشتن با حقایق ملموس و ملحوظ این روزگار برای ایشان رغبت انگیز هم خواهد بود، نه تنها بر درست خواندن و درست استنتاج کردن توانائی خواهند یافت، بلکه در آغاز از راه تقلید و سپس با ابتکار بر خوب نوشتن و خوب سخن گفتن نیز قادر خواهند گشت و همراه با علاقمند گشتن به زبان و ادبیات مادری خود، پیوند زاد و بوم و عرق ملیت در ایشان استوار خواهد شد.

بدیهیست که آنچه از راه خواندن متنهاى سالم و مطبوع فارسى براى دانشجويان حاصل ميشود ، چيزى جز مقدارى مواد ذهنى مناسب نخواهد بود كه بايد به وسيله پاره‌اى فعاليتهاى عملى منظم ، در مینه نگارش و سخنورى شفاهى ، تكامل و عينيت يابد .

جواب: اينست همه نیازمندیهای مسلم دانشجويان در درس فارسى عمومى و محدوده‌اى كه وظائف مدرسان را در خدمتگزارى به ايشان ، تعيين و تبیین مى‌نمايد .

سؤال ۲ (آيا زبان و ادبيات را دو موضوع مختلف مى‌دانيد ؟ اگر چنين است ، هر کدام را بايد به چه مقدار در درس فارسى عمومى تدریس کرد ؟)

وسيله ارتباط كسى يا شفاهى بين انسانها تا آنگاه كه عارى از هر كيفيت و غرض خاص ، به امور كاملا متعارف و معمولى مى‌پردازد و ابزار ساده‌اىست براى رفع نیازمندیهای ساده اجتماعى «زبان» ناميده ميشود و همين كه از اين حد درگذشت و با كيفيتها و اغراض ديگر و ناچار با برخى آرايشها و طرحها مقيد شد «ادبيات» است .

شخصى به آواز خوانى كه نزد اوست مى‌گويد «غمگين هستم . برايم آواز بخوان تا خوشحال شوم» اين زبان است . اما براين شعر حافظ

«دلم ز پرده برون شد كجائى اى مطرب بنال همان كه از اين پرده كار ما بنواست»

نامى جز ادبيات نمى‌توان نهاد .

گفتگوهاى روزانه مردم حتى اگر به روى كاغذ هم بيايد ، زبان است و اين موضوعى نيست كه هيچ انسان بالغ اجتماعى ، در زبان مادري خود احتياجى به آموزش آن داشته باشد . يك دانشجوى فارسى زبان ، ممكن است از تشریح و تطبيق قواعد دستورى و ضوابط زبانشناسى فارسى عاجز باشد . اما در ارتباطهاى زبانى خود ، كليه اين قواعد و ضوابط را بدرستى رعایت مى‌كند و با حداقل توانائى در نوشتن ، در صورت لزوم ميتواند همان مطالب را بدرستى بنويسد و اگر در اين سطح «زبان» انحرافاتى از جوانان ديده شود ، از آنجهت است كه قواعد دستورى و ضوابط زبانشناسى ما همگام با تطور طبيعى زبان ديگرگونى نيافته و تصحيح نشده است .

با اين توضيح ، آموزگار زبان ، مادر و اجتماع است كه دبستان و محيطهاى همسان را نيز ميتوان بخشى از اجتماع خواند و آنچه در دانشگاه و حتى دبیرستان ، آموخته ميشود ، بدليل ويژگيها و اغراضى كه همراه دارد ، ادبيات است .

بنابراين ، پاسخ روشن است . در درس فارسى عمومى دانشگاه ، آموزش زبانجائى و موردى ندارد و لازمست تمام وقت كلاسهها به تدریس ادبيات اختصاص يابد .

سؤال ۳ (آموزش چه نوع متنهاى را در درس فارسى عمومى زبانبخش و مزاحم ديديد ؟)

جواب: نظر به آنچه در زمینهٔ دوسؤال پیشین گفته آمد، پاسخ به این سؤال نیز چندان مبهم نخواهد بود. در این درس باید از طرح هر نوع متن یا بحث خاص ادبی که از ویژگیهای شدید فنی یا فکری برخوردار باشد، جداً خودداری شود. باید اینگونه مطالب را برای دانشجویانی گذاشت که با داشتن فرصت و شرائط لازم، قصدشان تخصص یافتن در ادبیات فارسیست. از این انواع خاص ادبی آنچه را من به صراحت و با ایمان برای درس فارسی عمومی تحریم می‌کنم، ادبیات صوفیانه و موضوعات عرفانیست. اگر در شرائط موجود، موضوعات عرفانی، چه شعر و چه نثر به این کلاسها برده شود، اثری جز متغیر ساختن دانشجویان از ادبیات قومی و ملی خود و اشاعهٔ فساد فکری و منطقی در میان ایشان، نخواهد داشت و ما با این کار علاوه بر بیراهه رفتن در تدریس ادبیات مناسب، جوانانی را که در شرائط سنی و زمانی موجود، احتیاج شدید به پایبندی در اعتبارات طبیعی حیات و نوعی منطق ریاضی دارند، با دست خود به لابلای گری و هیچ و بوج انگاشتن مقیاسهای دقیقی که حاکم بر جزئیات زندگیست، کشانده‌ایم.

ادبیات صوفیانه و متنهای عرفانی بی‌تردید یکی از پر بارترین، درخشانترین و متعالی‌ترین زمینه‌های ادبیات فارسیست و همین تعالی و احتشام موضوع، کفایت که برای آموزش آن کارآمدهای خاص و انواعی از باو غ فکری و ادبی دارد دانشجویان و مخاطبانش ضرور بدانیم. انبوه دانشجویانی که با کمترین سرمایهٔ ادبی، دبیرستان را در رشته‌های ریاضی، بازرگانی، طبیعی و احیاناً ادبی به پایان می‌رسانند و بی‌هیچ کشش خاصی نسبت به ادبیات به معنی خاص، بدانشگاهها سرازیر میشوند تا در رشته‌هایی از قبیل پزشکی، دندانپزشکی، دامپزشکی، فنی، کشاورزی، علوم و جزاینها، به احراز تخصص پردازند، بی‌شک نامناسبترین مشتریان و بی‌دردترین مخاطبان تصوف و عرفان خواهند بود.

از طرفی اگر تعارفات حرفه‌ای را به کنار گذاریم و نظری واقع بینانه به استادان و مدرسانی که به تدریس فارسی عمومی می‌پردازند، بیفکنیم، خواهیم دید که اذمهٔ ایشان نمیتوان و نباید متوقع بود که در تمام زمینه‌های گسترده ادبیات فارسی، بویژه در زمینه ادبیات عرفانی، خبرگی و بصیرت کافی داشته باشند.

وزارت علوم عالی اعلام کرده است که در سال ۵۵ - ۱۳۵۴ در حدود ۳۰۰۰۰ دانشجویان را در دانشگاههای کشور خواهد پذیرفت و همهٔ این دانشجویان باید فارسی بخوانند. حال يك محاسبهٔ سادهٔ بما می‌فهماند که برای این عده، حداقل به ۳۰۰ استاد نیازمندیم (هر استاد برای ۱۰۰ دانشجو) آنوقت تصور وجود این عدهٔ مدرسان با صلاحیت که از درسهای تخصصی دانشکده‌های ادبیات آزاد باشند و تنها به تدریس فارسی عمومی

بردارند، در وضع موجود امری محال و در حد يك فانتزی غیرممکن خواهد بود. مشکل سوم، محدودیت شدید ساعتهای این درس است. تا آنجا که می‌دانیم و در مجمع استادان فارسی کشور مطرح شده است، ظرفیت این درس در دانشگاههای مختلف از چهار تا شش ساعت است (هر نیمسال دو تا سه ساعت) تصمیم مجمع استادان فارسی نیز مبنی بر زیاد کردن ساعتهای این درس، چندان عملی به نظر نمی‌رسد و در این محدوده زمانی موجود، محال است استادی بتواند بدون قربانی کردن هدفهای اصلی این درس، مطالبی از قبیل ادبیات عرفانی را آنگونه که شایسته است، به دانشجویان تفهیم کند و موجب نگردد که جوانان ما علاوه بر بازماندن از آنچه واقعاً نیازمند آنند، برداشتی کاملاً غلط و مسموم کننده از ادبیات عرفانی داشته باشند.

بت شکن باش

باتو خود غیر از این حکایت نیست
 منما آنچه نیست در طینت
 در هر کس زدن زبی نوریست
 جهد آن کن که خود کسی باشی
 ورنه خمار باش و خرقة مپوش
 تب رها کن که تن درست شوی
 چه فروغت دهد چراغ کسان؟
 چوب همسایه سوختن تاکی؟
 چه شاید ترا ز ذکر کسان
 مصحفی ماند و کهنه گوری چند
 کور سر قران نمی‌جوید

فضل و علم تو جز روایت نیست
 مکن از جامه کسان زینت
 بی تقلید رفتن از کوریت
 چند منقاد هر کسی باشی
 خرقة پویشی؟ بترك عادت کوش
 بت شکن باش تا که چست شوی
 میوه تاکی خوری زباغ کسان
 نام مردم فروختن تاکی؟
 چند باشی عیال فکر کسان
 از حقیقت بدست کوری چند
 گور باکس سخن نمی‌گوید

اوحدی مراغه‌ای